

فصل نامه علمی - پژوهشی پژوهش نامه‌ی تاریخ اسلام
سال پنجم، شماره هفدهم، بهار ۱۳۹۴
صفحات ۱۰۷ - ۱۳۰

جستاری در تغییر مذهب نظام‌شاهیان دکن؛ بازخوانی روایات تاریخی^۱

نیره دلیر*

خدیدجه سهراب‌زاده**

چکیده

نظام‌شاهیان دکن از تسنن حنفی به تشیع امامی، روی آوردند. پژوهش حاضر می‌کوشد ضمن بازخوانی روایات مربوط به تغییر مذهب آنان از خلال منابع، اصلی‌ترین عوامل آن را تحلیل کند و پیامدهای تشیع نظام‌شاهیان در این منطقه را مشخص نماید. در این باره به برخی نظریات مطرح شده برای تغییر مذهب، مانند خواب دیدن برهان‌شاه یا خلوص وی و تأثیر شیخ طاهر بر او در منابع این دوره تأکید شده است؛ در حالی که مدعای اصلی این پژوهش - که با شیوه تبیین تاریخی انجام شده - بر این مبناست که تغییر گرایش مذهبی نظام‌شاهیان از تسنن حنفی به تشیع، بنا به دلایل سیاسی و تمایل و نزدیکی به حکومت صفویه صورت پذیرفت و پیامدهای این امر بنا به دلایل متعدد از جمله سرعت این دگرگونی، به بروز اختلافات و درگیری‌هایی انجامید که به دلیل نبود زیربنای مستحکم عقیدتی، تشیع نتوانست به عنوان جریانی مستمر در این منطقه بقا یابد.

کلیدواژگان

نظام‌شاهیان دکن، تسنن حنفی، تشیع امامی، تغییر مذهب، صفویه.

۱. تاریخ دریافت ۹۳/۰۷/۳۰؛ تاریخ پذیرش ۹۳/۱۱/۲۸.

* استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، پژوهشکده تاریخ، تهران، ایران.
dalirnh@yahoo.com

** کارشناس ارشد تاریخ اسلام دانشگاه الزهراء ۳، گروه تاریخ، تهران، ایران. sohrabzadeh@gmail.com

مقدمه

حکومت نظام‌شاهیان دکن (۸۹۵ - ۱۰۴۲ق) با دوره‌ای از حکومت صفویه (۹۰۷ - ۱۱۳۵ق) هم‌زمان بوده است. نظام‌شاهیان و دو خاندان دیگر بازمانده از بهمنیان - یعنی عادل‌شاهی و قطب‌شاهی - همگی به تشیع روی آوردند. به محض پذیرش تشیع از سوی این سه سلسله، سفرایی از جانب دربار ایران برای مبارک‌باد به دکن فرستاده می‌شد و این مسئله، نقطه آغازی برای ایجاد ارتباط سیاسی، فرهنگی، نظامی و... میان آنها به شمار می‌آمد. تشیع دکن را نمی‌توان بدون در نظر گرفتن تشیع ایران عصر صفوی و بدون ارتباط با آن، بررسی کرد؛ ایرانیانی که در این عصر به دکن مهاجرت نمودند و اصول و عقاید و آداب و رسوم خاص خود را به دکن بردند. پذیرش آیین تشیع از سوی سه خاندان نظام‌شاهی، عادل‌شاهی و قطب‌شاهی از جمله مسائل مهمی است که تقریباً مقارن با تثبیت قدرت صفویه، در مناسبات منطقه نقشی مهم ایفا کرد.

دقت در چگونگی پذیرش تشیع و رسمیت یافتن آن از سوی سلاطین این سه خاندان، نکاتی مهم را مشخص می‌سازد. از میان این سه حکومت، ابتدا یوسف عادل‌شاه در سال ۸۹۵ قمری تشیع را در منطقه خود به عنوان مذهب رسمی اعلام کرد و پس از او نظام‌شاهیان در عصر دومین پادشاه خود - یعنی برهان‌شاه (حکومت: ۹۱۴ - ۹۶۱ق) - به تشیع گرویدند. سپس قطب‌شاهیان با تشکیل حکومت خود، بی‌درنگ تشیع را مذهب رسمی خود قرار دادند. خاندان نظام‌شاهی نسبت به دو خاندان دیگر، تمایزاتی مهم دارد. گرویدن به تشیع این خاندان با پیشینه تسنن حنفی - که پیش‌تر نیز از برهمنان و غیرمسلمانان بودند - انگیزه آنان را از دو خاندان دیگر مجزا می‌سازد. از این‌رو، نتایج و پیامد آن نیز نسبت به دو حکومت دیگر متفاوت است. این مقاله با بررسی روایات مختلف درباره تغییر مذهب نظام‌شاهیان در پی یافتن پاسخ به این پرسش است که علت یا علل اصلی تغییر مذهب نظام‌شاهیان چه بود و چه پیامدهایی دربر داشت؟

مدعای پژوهش حاضر بر این مبناست که به دست آوردن حمایت دولت شیعی صفوی از جمله مهم‌ترین عوامل پذیرش تشیع توسط نظام‌شاهیان دکن است که این

تغییر ناگهانی مذهب، موجب بروز اختلافات و کشمکش‌هایی درون‌ساختاری شد که در نتیجه مانع از ماندگاری و بقای تشیع در این منطقه گردید.

از جمله مطالعات اندکی که پیش‌تر در این باره نگاشته شده، مقاله «روابط صفویه و نظام‌شاهیان دکن» از عباسقلی غفاری فرد است که نویسنده، در این مقاله ضمن بررسی زندگانی شاه‌طاهر اسماعیلی و نامه‌های او به دربار صفویه، او را در گرایش نظام‌شاهیان به آیین تشیع مؤثر می‌داند؛ در حالی که در پژوهش حاضر، سعی بر آن است با تحلیل نظریات مطرح شده، این مدعا را مطرح کند که دلیل واقعی تغییر مذهب نظام‌شاهیان، وجود حکومت قدرت‌مند شیعی صفوی و نیاز این دولت به چنین قدرتی بوده است که البته این امر به دلیل نداشتن پشتوانه‌های فکری و اجتماعی حکومت نظام‌شاهیان نتوانست به تداوم حضور تشیع در این منطقه بینجامد. از نظر نباید دور داشت که اصلی‌ترین محور مورد توجه در منابع، بیان جنگ‌ها و رویدادهای سیاسی - نظامی این خاندان است و مورخان به مسائل فرهنگی و دینی کمتر توجه کرده‌اند. بنابراین مقاله حاضر از خلال اطلاعات مختصری که درباره وضعیت دینی نظام‌شاهیان در منابع وجود داشته به نگارش درآمده است.

تأسیس سلسله نظام‌شاهی

سلسله پادشاهان مسلمانی که در طول سال‌های ۷۴۸ تا ۹۳۲ قمری در فلات دکن حکومت می‌کردند، سلسله بهمنی نامیده می‌شدند و نخستین حکومت مستقل مسلمان در این منطقه بودند. در عصر سلاطین بهمنی، ایرانیان بسیاری از طریق راه‌های ارتباطی خلیج فارس، به سواحل غربی و جنوبی هند مهاجرت کردند (خالدی، ۱۳۸۳). حملات تیمور باعث تشدید موج این مهاجرت‌ها شد. حمایت‌های بی‌دریغ بهمنیان از ایرانیان، سادات عراق، مکه و مدینه باعث شد گروه کثیری از این مهاجران، سرزمین دکن را بهترین ملجأ و مأوای خویش بدانند و به صورت فردی و گروهی به قلمرو بهمنیان هجرت کنند. این گروه پس از ورود به دکن برای تمایز از مسلمانان بومی آن‌جا و نیز کسانی که از شمال هند به دکن آمده بودند، غریبان یا غریب‌الدیار نامیده شدند (معصومی، ۱۳۸۳: ۱۴۵ - ۱۴۶). از وزیران و بزرگان ایرانی شیعی این خاندان می‌توان

از فضل‌الله اینجو، خلف حسن بحری، فرزندان و مریدان شاه نعمت‌الله ولی کرمانی و برجسته‌ترین و تأثیرگذارترین آنها، محمودگاوان - وزیر بزرگ بهمنیان - نام برد (همو). البته تشیع در این مرحله آن‌چنان قوت نداشت که به صورت دین رسمی دربار بهمنیان درآید.

با ضعف حکومت بهمنی، هر یک از سرداران بزرگ این حکومت، سودای جدایی‌طلبی در سر پروراندند و هریک در گوشه‌ای اعلام استقلال کردند. اولین آنها، احمدشاه بحری بود که در سال ۸۹۵ قمری، خود را از بدنه این سلسله جدا ساخت. از میان این پنج سلسله، نظام‌شاهیان در احمدنگر (۱۰۰۴-۸۹۵ق)، عادل‌شاهیان در بیجاور (۱۰۹۷-۸۹۵ق) و قطب‌شاهیان در گلکُنده (۱۰۹۸-۹۱۸ق) حکومت‌هایی شیعی تشکیل دادند و دو سلسله دیگر - سلسله عمادشاهی در برار (۸۹۰ - ۹۸۰ق) و بریدشاهی در بیدر (۸۹۸ - ۱۰۱۸ق) - سنی‌مذهب بودند. مؤسس نظام‌شاهیان، احمدشاه معروف به نظام‌الملک بحری و از فرزندان برهمنان بیجانگر است. پدر وی، بهر، در زمان احمدشاه بهمنی اسیر مسلمانان شد و در سلک غلامان او درآمد. وی کم‌کم مدارج پیشرفت را طی کرد و به ملک‌حسن بهرلو مشهور شد و از آن‌جا که محمدشاه بهمنی در دوران کودکی، او را «بحری» تلفظ می‌کرد، به آن اسم معروف شد و بعدها همین عنوان پسوند نام سلاطین نظام‌شاهی شد (فرشته، بی‌تا: ۱۸۰). احمدشاه نخستین نظام‌شاه با فوت ملک‌حسن صاحب املاک و اراضی‌ای شد که در اختیار پدر بود. او با ضعف حکومت بهمنی، ادعای استقلال کرد و سرانجام در سال ۸۹۶ قمری، حکومت نظام‌شاهی را تشکیل داد. او در سال ۹۰۰ در مقابل باغ کنار نهر سینا، شهری موسوم به احمدنگر بنا کرد و آن‌جا را پایتخت خود قرار داد (خان‌زمان‌خان، ۱۴۱۹: ۵۱۵). دلیل این نام‌گذاری از آن‌رو بود که خود او، وزیرش و قاضی معسکر، هر سه احمد نام داشتند.

در این دوره، تسنن حنفی، مذهب رسمی دربار احمدنگر بود و اختلاف مذهبی چندانی پدیدار نشد. البته این سخن به معنای یک‌دستی مذهبی نیست؛ چرا که علاوه بر حنفیان، شافعیان نیز حضور داشتند و شیعیان نیز در اقلیت و به صورت تقیه روزگار به سر می‌بردند. حکومتی که احمدشاه تأسیس کرد، حدود یک قرن تا سال ۱۰۰۴ قمری (لین‌پول، ۱۳۶۳: ۲۸۰) به طول انجامید و از حکومت‌های قدرت‌مند منطقه به شمار

می‌آمد. در این حکومت، یازده پادشاه به حکمرانی پرداختند و سرانجام به دست گورگانیان هند منقرض شد.

شاه طاهر، برهان‌شاه و تغییر مذهب

چنان‌که پیش‌تر گفته شد، نظام‌شاهیان سنی‌مذهب بودند و برخلاف عادل‌شاهیان و قطب‌شاهیان، با مذهب تشیع آشنایی نداشتند و این امر، مهم‌ترین تمایز نظام‌شاهیان با این دو به شمار می‌رود. دو خاندان عادل‌شاهی و قطب‌شاهی، از جمله مهاجران و به عبارتی آفاقیان یا غریبان حاضر در دربار بهمنیان بودند؛ اما نظام‌شاهیان از برهمنان بیجانگر و غیرمسلمان بودند که در عهد حکومت سلطان احمدشاه بهمنی، اسیر مسلمانان شدند (فرشته، بی‌تا: ج ۲، ۱۸۵) و به حوزه حکومتی آنان وارد گشتند. آنان بدین ترتیب اسلام را پذیرفتند و به مذهب تسنن - که مذهب رسمی دربار بهمنیان بود - گرویدند. زمانی که برهان‌شاه - دومین نظام‌شاه - در سال ۹۱۴ قمری روی کار آمد، تسنن همچنان مذهب رسمی دربار بود و بنا به عرف رایج، خطبه به نام خلفای راشدین خوانده می‌شد؛ اما دیری نپایید که برهان‌شاه تغییر عقیده داد و به نام ائمه اثنی‌عشر: خطبه خواند (همو: ۲۱۲).

نخستین دلیلی که منابع در این تغییر و تحول، به عنوان نقش کلیدی و محوری ذکر کرده‌اند، نفوذ شاه طاهر حسینی (۸۸۰-۹۵۶ ق) است که اعتقاد دارند تحت تأثیر رهنمودهای او، تشیع به مذهب رسمی دربار نظام‌شاهیان تبدیل شد (همو؛ طباطبائی، ۱۳۵۵: ۲۵۹ - ۲۶۷). در این جا این امر، بر اساس روایت منابع به طور اجمال بررسی و تحلیل می‌شود.

شاه طاهر بن رضی بن طاهر بن رضی‌الدین بن محمدشاه بن مؤمن (۸۸۰-۹۵۲)، در دوران حکومت برهان‌شاه وارد دکن شد. ورود او به دکن، بایی جدید در مناسبات سیاسی، فرهنگی و مذهبی نظام‌شاهیان گشود. درباره شخصیت طاهر و مذهب وی، ابهامات بسیاری وجود دارد. بر اساس مطالعات انجام شده، به نظر می‌رسد مذهب شاه طاهر، اسماعیلی بوده باشد. بر اساس نقل فرشته، وی از اولاد سلاطین اسماعیلیه مصر و افریقیه بود (فرشته، بی‌تا: ج ۲، ۲۱۳). پس از انقراض دولت اسماعیلیه، سادات

این فرقه متفرق شدند؛ عده‌ای از این سادات سجاده‌نشین، در خوند از توابع قزوین در سرحد گیلان، مستقر گشته و به سادات خونديه شهرت یافتند (شوشتری، ۱۳۷۵: ج ۲، ۲۳۴). *تاریخ فرشته* درباره اصل و نسب و کیفیت ورود شاه‌طاهر به دکن و همچنین اقدامات او برای رسمی کردن تشیع، کامل‌ترین شرح را ذکر کرده است. به بیان وی، سادات خونديه حدود سیصد سال، مسئولیت ارشاد و راهنمایی مردم آن خطه را بر عهده داشتند. زمانی که خلافت و سجاده‌نشینی به شاه طاهر رسید، شیعیان بسیاری نزدش رفتند و جلسات درس او رونقی بسزا یافت (فرشته، بی‌تا: ج ۲، ۲۱۳ - ۲۱۶). در تذکرها نیز ابیاتی به شاه‌طاهر نسبت داده شده است که بر اسماعیلی بودن او دلالت دارد.

مطلع ایجاد احمد حسن مطلع بوترا ب هفت بیت اهل بیتش، شاه فرد انتخاب
مرتضی آن‌که شه مسند عالی نسبی ست آفتابی ست که برج شرفش دوش نبی ست
(صدرالافاضل، ۱۳۷۴: ۳۲۶)

چنان‌که در ادامه خواهد آمد، به‌رغم تأکید منابع بر اسماعیلی بودن شاه‌طاهر، مذهبی که طاهر در دکن به تبلیغ آن پرداخت و برهان‌شاه را بدان دعوت کرد، مذهب دوازده‌امامی بود (حسینی، ۱۳۷۹: ۱۵۴؛ طباطبای، ۱۳۵۵: ۲۶۴؛ فرشته، بی‌تا، ج ۲، ۲۱۸؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ج ۲، ۸۱۰). افزون بر این مورد، وجود آثاری در مذهب تشیع دوازده‌امامی مانند شرح باب حادی‌عشر در کلام و نیز شرح جعفریه یا جفریه در فقه (حسینی، ۱۳۷۹: ۳۲۹؛ فرشته، بی‌تا: ج ۲، ۲۳۰؛ شوشتری، ۱۳۷۵: ج ۲، ۲۳۷) که به او منسوب است، بر ابهام مسئله می‌افزاید؛ هرچند بر فرض صحت این انتساب‌ها، مشخص نیست وی این آثار را پس از ورود به دکن یا پیش از آن نگاشته است.

در برخی از آثار اسماعیلی و جز آن، نقل شده که شاه طاهر، برهان‌شاه را به تشیع اسماعیلی درآورد (نک: صفا، ۱۳۷۸: ج ۵، ۶۶۴). این سخن با آنچه منابع درباره پذیرش مذهب دوازده‌امامی از سوی برهان‌شاه به صراحت بیان کرده‌اند، ناسازگار است. ضمن این‌که دفتري - مؤلف اسماعیلی کتاب *تاریخ و عقاید اسماعیلیه* - بر این باور است که شاه طاهر در زیر نام مذهب شیعه اثنی‌عشری به ترویج مذهب اسماعیلی

می پرداخت و تقیه می کرد. به گفته وی، این نوع از تشیع برای حکمرانان مسلمان هند که می خواستند با سلسله شیعه دوازده امامی صفویه در ایران روابطی دوستانه داشته باشند، پذیرفتنی تر است (دفتری، ۱۳۷۵: ۵۵۹).

بنابر آنچه گفته شد، به نظر نمی رسد مذهب شاه طاهر، دوازده امامی بوده باشد. از سویی بیشتر منابع - حتی آثار و تحقیقات مؤلفان اسماعیلی - بر این که وی مروج مذهب اثنی عشری در دکن بود، صحه گذاشته اند. این امر تناقض آمیز، درخور تأمل و بحث است.

درباره چگونگی راه یافتن طاهر به دربار برهان شاه چنین آمده که در اثر شفاعت میرزا حسین اصفهانی - که یکی از مقامات صاحب نفوذ دربار صفوی که از پشتیبانان شاه طاهر بود - به وی اجازه اقامت در کاشان دادند. او در آنجا علوم دینی تدریس کرد و توانست محصلان و مریدان فراوانی دور خود جمع کند. این موفقیت دوباره سبب تحریک حاسدان شد و در نتیجه از روی بدخواهی، اخباری به شاه اسماعیل دادند و گفتند شاه طاهر مانند حسن صباح، قدرت سیاسی خود را مخفیانه افزایش داده و با دولت های همسایه در ارتباط است. شاه اسماعیل نیز به فرماندهان نظامی خود دستور بازداشت او را داد. در نتیجه شاه طاهر با آگاهی از این امر، بی درنگ کاشان را ترک کرد و به سمت دکن گریخت (طباطبا، ۱۳۵۵: ۲۵۳-۲۵۴). او ابتدا به بیچاپور نزد اسماعیل عادل شاه رفت، اما به سبب بی اعتنایی او، آنجا را نیز ترک کرد و به منطقه «پرنده» عازم شد. وی تصمیم گرفته بود از آنجا به زیارت مکه و عتبات برود، اما خواجه جهان - حاکم پرنده و از امیران نظام شاه - با اصرار او را نزد خود نگه داشت و جلسات درس و بحثش را برقرار کرد. در همین حال مولانا پیرمحمد شروانی - معلم برهان شاه - وارد پرنده شد و آنچنان تحت تأثیر دانش شاه طاهر قرار گرفت که حدود یک سال در آنجا ماند. وی پس از بازگشت به احمدنگر از علم و فضل شاه طاهر برای برهان شاه مطالبی بیان کرد، به طوری که برهان شاه مشتاق دیدار او شد و در نتیجه پیرمحمد را برای آوردن شاه طاهر به پرنده بازگرداند. شاه طاهر در سال ۹۲۸ وارد احمدنگر شد و طولی نکشید که نزد شاه، جایگاهی والا یافت (فرشته، بی تا، ج ۲، ۲۱۶؛ صدرالافاضل، ۱۳۷۴: ۳۲۷-۳۲۲).

رسمیت یافتن تشیع در احمدنگر

سیدعلی طباطبا - مورخ دربار برهان دوم نظام‌شاه و مؤلف قدیمی‌ترین منبع درباره این خاندان - اصلی‌ترین دلیل پذیرش تشیع از سوی برهان‌شاه را روحیه حقیقت‌جویی شاه و تلاش او برای یافتن مذهب حق از میان مذاهب گوناگونی که آن روزگار در دکن وجود داشت، عنوان کرده است. به بیان طباطبا، برهان‌شاه به مجالست علمای ملت پیامبر ۶ می‌نشست و پیوسته طالب حق بود. سرانجام شاه به حقانیت مذهبی که شاه‌طاهر نزد خود مخفی کرده بود و از روی تقیه آن را آشکار نمی‌ساخت، علاقه‌مند شد و در خلوت از او خواست مذهبش را برایش آشکار سازد. شاه‌طاهر با بیان احادیث و اخباری در حقانیت اهل‌بیت پیامبر: شاه را به پذیرش آن مذهب دعوت کرد (طباطبا، ۱۳۵۵: ۲۵۸ - ۲۶۲). سپس طباطبا بدون ذکر بیماری فرزند شاه، به بیان رؤیای صادقه‌ای که شاه دیده بوده، پرداخته است و آن خواب را صرفاً موجب استواری و تصمیم قطعی شاه مبنی بر پذیرش مذهب ائمه اثنی‌عشری: دانسته است (همو: ۲۶۴).

اما منابع دیگر مانند *تاریخ فرشته* (فرشته، بی‌تا: ج ۲، ۲۱۹)، *مجالس المؤمنین* (شوشتری، ۱۳۷۵: ۲۳۵) و *منتخب‌اللباب*، به توسل و نذر برهان‌شاه برای شفای بیماری فرزندش عبدالقادر تأکید بیشتری کرده‌اند که به راهنمایی شاه‌طاهر صورت گرفته بود و اصلی‌ترین و تنها عامل گروش شاه به تشیع را دیدن رؤیا دانسته‌اند. در همه این منابع، از کیفیت خواب برهان‌شاه، گزارشی مفصل به میان آمده است. مؤلف *منتخب‌اللباب* که نسبت به دیگران متأخرتر و برخلاف سه مورخ دیگر، سنی‌مذهب است. وی به‌رغم این‌که با دیده تمسخر به این داستان نگریسته و آن را افسانه محض دانسته، اما این امر مانع از ذکر آن در تاریخ او نشده است. خلاصه‌ای از این ماجرا که با اندک تفاوتی در منابع ذکر شده، به شرح زیر است:

شاه برای شفای بیماری پسرش عبدالقادر - که بسیار مورد علاقه او بود - به فقرای مسلمان و کافر صدقات بسیاری می‌داد. شاه طاهر با دیدن این وضعیت، از شاه خواست چیزی هم نذر ائمه اثنی عشر: کند. شاه پذیرفت و پس از آن، جرأت یافت و از وی تقاضا کرد نذر کند در صورت بهبودی عبدالقادر به آیین تشیع درآید و به نام ائمه:

خطبه بخواند. شاه که برای شفای فرزندش، حاضر به انجام هر کاری بود، بی چون و چرا آن را پذیرفت و در همان شب بر سر بالین فرزندش خوابی از پیامبر 6 و ائمه: دید و در آن خواب پیامبر 6 به او توصیه کرد به سخنان شاه طاهر گوش فرا دهد.^۱ شاه پس از بیدار شدن، فرزندش را سلامت یافت و در همان لحظه شاه طاهر را طلبید و از او خواست اعتقاد خود درباره ائمه اثنی عشر: را برایش بازگو کند تا او نیز به آن مذهب بگردد. طاهر نام همه ائمه را گفت و خلفای سه گانه را غاصب معرفی کرد. شاه پس از شنیدن سخنان طاهر، مذهب تشیع اختیار کرد و سپس طاهر، او را به تقیه و مخفی داشتن اعتقاد خود فراخواند؛ چرا که امرای دربار، همگی سنی بودند و مادامی که جمعیتی از شیعیان در احمدنگر فراهم نیامده بودند، انجام دادن هر اقدامی در این باب می توانست به شکست بینجامد. شاه پس از مدتی تقیه را رها کرد و در یکی از روزهای عید به عیدگاه رفت و بدون اطلاع شاه طاهر، دستور به خواندن خطبه به نام دوازده امام و حذف نام خلفای سه گانه از آن داد. این امر - چنان که شاه طاهر پیش بینی کرده بود - خشم امرا را برانگیخت و علیه آن به شدت مقاومت کردند (همو: ج ۲، ۲۳۵ - ۲۳۷). با پذیرش تشیع باب مراودات و مناسبات دوستی میان دو سلسله نظام شاهی و صفوی باز شد.

به نظر می رسد به رغم آنچه در منابع این دوره - که پذیرش تشیع از سوی برهان شاه را به حقیقت جویی او یا دیدن خواب پیامبر 6 و درخواست ایشان برای پذیرش تشیع مربوط می دانند - می خوانیم، دلایل دیگری در این امر نهفته باشد که با مطالعه تاریخ این دوره می توان به آن دست یافت. تغییر مذهب از تسنن حنفی به تشیع اثنی عشری، امری نیست که تحقق آن را بتوان از طریق رؤیا انتظار داشت؛ به ویژه که اطرافیان و فرماندهان بزرگ نظام شاهی، همگی از حنفیان متعصب بودند و شاه با این اقدام، حامیان خود را از دست می داد. ضمن آن که اگر بحث تغییر مذهب ناشی از حقیقت جویی برهان شاه و الهام به وی در خواب باشد، این امر نباید از سوی دیگر نظام شاهیان

۱. برای آگاهی از جزئیات این خواب و اختلافات منابع در ذکر آن، نک: رضوی، ۱۳۷۷: ج ۱، ۴۵۳ - ۴۵۷.

استمرار می‌یافت؛ اما به گواه منابع تاریخی، تقریباً سایر شاهان این سلسله نیز نسبت به پذیرش مذهب تشیع واکنش منفی بروز ندادند، بلکه در تثبیت آن کوشیدند. از این‌رو تلاش می‌شود برای این تغییر مذهب، دلیلی مهم‌تر بیابیم که با سیاست‌های آن روز و واقعیت‌های جاری هم‌خوانی بیشتری داشته باشد.

در ادامه به نقش صفویه و تأثیر حمایت آنان در مناسبات منطقه‌ای نظام‌شاهیان پرداخته می‌شود.

نظام‌شاهیان و صفویان

روابط نظام‌شاهیان با صفویان از جهاتی برای آنان اهمیت داشت؛ نظام‌شاهیان که به تازگی در جنوب هند، حکومتی مستقل تشکیل داده بودند، برای استمرار حیات و حفظ موجودیت خود در شرایطی که از سوی حکومت‌های همسایه خود، بارها چپاول و غارت شدند، نیازمند حمایت قدرتی برتر بودند. این حکومت‌ها پیوسته به جنگ و درگیری نظامی بر سر تصرف املاک و قلاع یکدیگر ایام می‌گذراندند؛ به‌طوری که حجم بسیاری از نوشته‌های متون تاریخی این دوره مانند *تاریخ فرشته*، *منتخب‌اللباب* و... به شرح و بیان این جنگ‌ها اختصاص یافته است. بنا به روایت طباطبای، صفویان با پذیرش تشیع از سوی نظام‌شاهیان، سپاهی را برای حمایت از آنها در مقابل چنین تهاجمات‌ی قرار دادند (طباطبای، ۱۳۵۵: ۲۸۸). گفتنی است که نظام‌شاهیان جزو قدرت‌های مهم منطقه به شمار می‌آمدند و بیشترین درگیری را با همسایه هم‌مسلك خود، یعنی عادل‌شاهی داشتند. از میان دشمنان سنی مذهب نیز مهم‌ترین دشمن آنها، گجراتی‌ها بودند.

افزون بر این، نظام‌شاهیان با پذیرش مذهب تشیع می‌توانستند از حمایت صفویان در مقابل قدرت بزرگ‌تر دیگر - یعنی گورکانیان هند - نیز برخوردار شوند؛ چنان‌که تجزیه زودهنگام دو خاندان بریدشاهی و عمادشاهی که به علت نداشتن پشتوانه‌ای قدرت‌مند، زودتر از سه خاندان شیعی مذهب دکن به زیر سیطره گورکانیان رفتند، از این امر حکایت داشت. گورکانیان و صفویان بر سر چند منطقه از جمله قندهار، همواره در جنگ و جدال بودند. دکن نیز منطقه دیگری بود که منافع ایران و مغول در آن‌جا با هم

برخورد پیدا می‌کرد. مغولان هرگز سه سلسله عادل‌شاهی، نظام‌شاهی و قطب‌شاهی را به عنوان حاکمانی مستقل به رسمیت نشناختند و در نوشته‌های دولتی و تواریخ رسمی مغولان، این حکومت‌ها به ترتیب به نام عادل‌خانیان، قطب‌الملوک و نظام‌الملوک نام برده شده است (ریاض الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۴۶).

اداره کردن حکومتی مستقل در دکن با وجود همسایگان متعددی که هریک به بهانه‌های مختلف، پیوسته در حال دست‌درازی به اراضی و املاک نظام‌شاهیان بودند و مهم‌تر از آن حضور قدرتی بزرگ چون گورکانیان هند که در حال پیش‌روی به سمت جنوب هند بودند و تقریباً در اواسط حکومت نظام‌شاهی خود را به مالوه رسانیده بودند (فرشته، بی‌تا: ج ۲، ۲۶۶)، همگی حکایت از آن داشت که نمی‌توان بدون اتکا به حاکمیتی قدرت‌مند، در صحنه رقابت‌های سیاسی منطقه حاضر شد.

پیوند میان حکومت‌های جنوب هند با دولت رقیب گورکانیان - یعنی صفویه - و ترویج مذهب تشیع از سوی آنان، و نیز ثروت بی‌پایان دکن، از دلایل عمده توجه حاکمان گورکانی به جنوب هند بود (نورمحمدخان، ۱۳۶۷: ۱۲۲). گورکانیان می‌خواستند حکومت‌های محلی دکن از آنها اطاعت کنند و فرمان‌روایی‌شان را بپذیرند. در واقع آنها این ایالات را جزئی از قلمرو خود می‌دانستند. اما این حکومت‌های محلی نه‌تنها از گورکانیان پیروی نمی‌کردند، بلکه نسبت به رقیب آنها - یعنی حکام صفوی - ابراز تمایل می‌کردند و خود را به آنها وابسته می‌دانستند.

روابط فرهنگی، دینی و به‌ویژه دیپلماتیک بین صفویان و نظام‌شاهیان به‌ویژه با گرویدن آنها به تشیع، در عصر شاه‌طهماسب فزونی یافت. این مراودات در کتاب *انشاء شاه طاهر حسینی* دیده می‌شود. منابع درباره چگونگی آگاهی یافتن شاه طهماسب از تشیع نظام‌شاهیان، از شخصی به نام سیدحسین مدنی نام می‌برند که در دربار برهان‌شاه حضور داشت و از عزت و احترامی برخوردار بهره‌مند بود. او در بازگشت به ایران، به حضور شاه طهماسب رسید و از علاقه و محبت برهان‌شاه به اهل‌بیت رسول‌الله: سخن گفت (حسینی، ۱۳۷۹: مقدمه؛ فرشته، بی‌تا: ج ۲، ۲۲۷). شاه طهماسب با شنیدن این سخن آقاسلیمان طهرانی معروف به مهترجمال را برای گفتن مبارک‌باد مذهب تشیع، همراه با هدایای گران‌قیمت از جمله الماس بزرگ (قزوینی، ۱۳۶۷: ۲۴) و قطعه‌ای زمرد

که نام مستعصم خلیفه عباسی (فرشته، بی تا: ج ۲، ۲۲۷) یا انگشتی عقیق که عبارت «التوفیق من الله» بر آن منقوش بود (حسینی، ۱۳۷۹: ۱۵۰) گسیل داشت. وی ضمن ارسال این هدایا، نامه‌ای نیز برای شاه طاهر فرستاد. شاه طاهر پسر خود، شاه حیدر را روانه دربار صفوی کرد و بدین ترتیب نظام‌شاه موفق به برقراری ارتباط با شاه ایران شد (طباطبای، ۱۳۵۵: ۲۸۸؛ صدرالافاضل، ۱۳۷۴: ۳۲۶).

همچنین برهان‌شاه در سال ۹۵۲ قمری، خورشاه بن قباد حسینی - ایرانی‌زاده شیعی مذهب و صاحب کتاب *تاریخ ایلچی نظام‌شاه* - را به سفارت، نزد شاه طهماسب فرستاد و او یک سال و نیم سال در اردوی شاه طهماسب در قزوین ماند (حسینی، ۱۳۷۹: مقدمه). شاه طهماسب سپس ادهم‌بیک روملو را در سال ۹۵۴ به رسالت نزد برهان‌شاه فرستاد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ج ۲، ۸۰۶؛ قمی، ۱۳۸۳: ج ۱، ۳۲۲).

با وجود اشتغال بابر و همایون گورکانی به مسائل شمال هند، آنان از دکن غافل نبودند و با برهان‌شاه مکاتبه می‌کردند. اکبر نخستین امپراتور مغول بود که به طور جدی به حکومت‌های دکن توجه کرد. او می‌خواست حکومت‌های دکن سیادت امپراتوری مغول را بر خود بپذیرند (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۴۸). امیر کمال‌الدین حسین - از اعیان اردستان - به هنگام حضور در دربار نظام‌شاهیان با شنیدن دستور اکبرشاه بر اطاعت نظام‌شاهیان از وی، دستور داد نامه‌ای با این مضمون به اکبر بنویسند که آنان در اطاعت شاه طهماسب هستند و هر کاری را با مشورت او انجام می‌دهند و برای این درخواست نیز باید از وی کسب تکلیف کنند. این نامه مؤثر واقع شد و اکبر ضمن پا پس کشیدن از تسلط بر نظام‌شاهیان، هدایایی برای آنان فرستاد و خواست این موضوع را از شاه طهماسب مخفی دارند (افواشتهی نطنزی، ۱۳۷۳: ۱۷).

شاه عباس نیز با مبادله سفرایی، به تقویت روابط میان صفویان و نظام‌شاهیان پرداخت. در دوره او شاهان گورکانی بیش از پیش به تصرف دکن علاقه‌مند بودند و نظام‌شاهیان با تهدیدهای جهانگیر مواجه شدند. از این‌رو از شاه عباس درخواست یاری کردند. شاه عباس درویش‌بیک مرعشی را در سال ۱۰۲۲ قمری به سفارت به دربار نظام‌شاهیان راهی کرد (منشی، ۱۳۸۲: ج ۲، ۸۶۶) و نامه‌ای به جهانگیر نوشت و او را از ادامه لشکرکشی به دکن منصرف ساخت (همو). پس از شاه عباس اول، نظام‌شاهیان از

حمایت صفویان بهره چندانی نبردند و به این ترتیب گورکانیان پس از مرگ شاه عباس، دولت نظام‌شاهیان را برانداختند (غفاری‌فرد، ۱۳۸۶: ۹ - ۱۱).

تشیع در احمدنگر

نظام‌شاهیان پس از پذیرش مذهب تشیع، برای تحکیم و رسوخ فرهنگ شیعی در منطقه حکومتی خود دست به اقداماتی زدند. البته به دلیل نارسایی منابع این دوره، نمی‌توان به درستی از میزان تأثیر این خاندان در ترویج مکتب تشیع در دکن - چنان‌که دو دودمان عادل‌شاهی و قطب‌شاهی بر جای گذاشتند - سخن گفت. اختلافات و تعصبات مذهبی و نبود آرامش نسبی که تقریباً در سراسر این سلسله حکمرانی وجود داشت، ضمن این‌که سبب کوتاه شدن مدت فرمانروایی آنها شد، از شکوفایی فرهنگ و تمدن شیعی نیز جلوگیری کرد. به‌رغم این امر، با رسمیت یافتن تشیع در عصر برهان‌شاه، به شیعیان و سادات قلمرو نظام‌شاهی توجه خاصی شد. آنان که تا این زمان در اقلیت بودند و روزگار در تقیه سپری می‌کردند، در کانون توجه شاه قرار گرفتند؛ مستمری‌ای که پیش از این به اهل سنت داده می‌شد، قطع شد و به آنها تعلق گرفت (فرشته، بی‌تا: ج ۲، ۲۳۴). همچنین به دستور برهان‌شاه، در مقابل قلعه احمدنگر مدرسه‌ای ساخته شد که نام آن را «لنگر دوازده امام» گذاشتند و چند قریه وقف آن کردند که هر روز در آنجا آتش می‌پختند و به مؤمنان می‌دادند (همو و نیز خافی‌خان، ۱۹۲۵: ۱۸۲).

در جایی که برهان‌شاه خواب مذکور را دیده بود، عمارتی بنا نهادند و آنجا را بغداد نامیدند (طباطبا، ۱۳۵۵: ۳۵۹؛ فرشته، بی‌تا: ج ۲، ۲۳۴) و در مدرسه‌ای که شاه طاهر تدریس می‌کرد، حسین نظام‌شاه مسجدی از گچ و سنگ بنا کرد که در روزگار مرتضی نظام‌شاه کارش به اتمام رسید (فرشته، بی‌تا: ج ۲، ۲۳۴). از دیگر اقدامات برهان‌شاه این بود که مبالغ فراوانی به کربلا و نجف فرستاد. ارسال این مبالغ هنگفت به عتبات و جاهای دیگر با سه هدف عمده صورت گرفت: کمک به زوار و مستحقان، جلب شیعیان از نقاط مختلف به احمدنگر (همو: ۲۳۵) و ادای نذورات و صدقات (طباطبا، ۱۳۵۵: ۲۸۴). در اثر این اقدام برهان‌شاه، علمای بسیاری به دربار نظام‌شاهیان راه پیدا

کردند و برخی از اینان نیز تألیفاتی را از خود بر جای گذاشتند و در ترویج مذهب تشیع در دکن نقشی مؤثر ایفا کردند. برخی از این علما که در طول زمامداری این خاندان به خدمت آنان درآمدند بدین شرح‌اند:

۱. سید حسن بن علی بن حسن بن علی شدمحمد حسینی که در مدینه متولد شد و محدث بزرگ شبه‌قاره بود. وی علاوه بر تفسیر و فقه در ادب نیز تبحر داشت. وی در عهد سلطنت حسین نظام‌شاه وارد دکن شد و بسیار مورد تکریم و تعظیم شاه قرار گرفت و با خواهر او ازدواج کرد. او پس از کشته شدن حسین نظام‌شاه، دکن را ترک گفت، اما دوباره در عصر مرتضی به احمدنگر بازگشت تا این‌که در سال ۹۹۹ وفات یافت. وی صاحب تصانیفی بود که *الجواهر النظامية من حديث خير البرية* و کتاب *زهر الرياض و زلال الحياض* (صدرالافاضل، ۱۳۷۴: ۲۰۶) از آن جمله‌اند.

۲. سید حسین بن حسین بن شدمحمد مدنی پسر حسین بن علی شدمحمد بود که پس از تحصیل علم در مدینه، به دکن وارد شد و به دربار نظام‌شاهیان راه یافت (همو).
۳. میرزا صادق اردوبادی در اردوباد آذربایجان متولد شد. پس از کسب علوم عقلیه و نقلیه از محضر علمای بزرگ، به احمدنگر آمد و در مدت اقامت ده ساله خود به مقام وزارت صلابت‌خان - از وزیران نظام‌شاهی رسید - و در جمادی الآخر سال ۹۹۷ کشته شد (همو: ۳۱۱).

۴. شیخ عبدالعلی بن محمود الخادم الجابلقی الاصل، عالم و فقیه و شاگرد میرباقر داماد بود. وی به دستور نظام‌شاه، *شرح الالفیه* را نوشت (همو: ۳۴۶).

۵. شیخ بن عبدالله عیدروس حسینی خصومی، از حضرموت به دکن آمد. او محدث و فقیهی شافعی بود که به مرتضی نظام‌شاه و ملک‌عنبر پیوست و متعاقباً به بیجاپور رفت و نزد ابراهیم عادل‌شاه دوم منزلتی یافت (قادری، ۱۳۸۷: مقدمه).

۶. محمد بن صالح اسدی جزائری، کتاب *النظامية في فقه الامامية* را به عربی برای مرتضی نظام‌شاه تألیف کرد (همو).

۷. سید شاه فتح الله بن حبیب‌الله حسینی، در عصر سلطنت مرتضی شاه در احمدنگر به سر می‌برد. وی در پاسخ به پرسش‌های سلطان، رساله‌ای فارسی با نام *الاسئلة السلطانية* به نگارش درآورد (همو). محمد بن محمود دهمدار، در عصر مرتضی

نظام‌شاه، درباره توحید، رساله‌ای مطابق با مشرب عرفان برای شاه نوشت (همو).
۸. ابوالفضل محمد فضلی نیز درباره فقه شیعه، رساله‌ای با نام *الفوائد البرهانیة* برای برهان‌نظام‌شاه دوم نوشت (همو).

همچنین کسان دیگری چون شاه جعفر برادر شاه طاهر، ملامحمد نیشابوری، ملا علی‌گل استرآبادی، ملا رستم جرجانی، ملا علی مازندرانی، ملا عزیزالله گیلانی، ملا ایوب ابوالبرکه و ملامحمد امامی استرآبادی از دیگر عالمانی بودند که مدتی را در این منطقه گذراندند (صدرالافاضل، ۱۳۷۴: ۳۲۶).

از جمله مناصب مهم و کلیدی در حکومت‌های شیعی جنوب هند، مقام پیشوایی و رهبری بود. پیشوا یکی از ارکان مهم سلطنت به شمار می‌آمد (صاعدی شیرازی، ۱۹۶۱: ۳۳). وی عالم و حکیمی برجسته بود و در بسیاری موارد از علمای مهاجر ایران به دربار نظام‌شاهیان، این نقش را که اعم از فعالیت سیاسی - نظامی و نیز فعالیت دینی و مذهبی بود، ایفا می‌کرد. در دوره برهان‌شاه، شاه طاهر این منصب را بر عهده داشت. منابع از اقدامات او در رفع مشکلات حکومتی، سیاسی و نیز اختلافات خارجی گزارش‌های جالب توجهی ارائه کرده‌اند (برای مطالعه بیشتر، نک: طباطبای، ۱۳۵۵: ۲۷۴؛ رضوی، ۱۳۷۷: ج ۱، ۴۵۱ - ۴۵۲). با وفات شاه طاهر، منصب پیشوایی به قاسم حکیم داده شد و پس از او به ترتیب مولانا عنایت، شاه رفیع‌الدین حسین، تاج‌خان و عین‌الملک این سمت را بر عهده گرفتند (طباطبای، ۱۳۵۵: ۴۳۳).

نکته گفتنی، اهتمام خاص مورخان این دوره، درباره متشیع نشان دادن شاهان و داستان‌سرایی‌هایی اغراق‌آمیز در این باره است. برای نمونه می‌توان به داستانی که فرشته درباره شاه‌حسین - جانشین برهان‌شاه - نقل کرده اشاره کرد. شاه‌حسین در حین جنگ با یکی از دشمنانش خواست نماز را به وقت و به صورت کامل و به شکلی که در مذهب شیعه رایج است به‌جا آورد:

ارکان دولت گفتند: در این وقت از اسب فرود آمدن و به نماز مشغول گشتن در شرع درست نیست؛ به ایما و اشاره، سواره نماز کنید. اما قبول ننمود، در غایت اطمینان و وقار به نماز مشغول شد و افواج خصمان که اضعاف بودند، دور دور ایستاده، پیش نیامدند. حسین نظام‌شاه از نماز فارغ شده، چون کمر

خود را جست بسته بود، گفت در مذهب شیعه با چنین لباس نماز درست نیست، اعاده باید کرد. پس کمر گشوده باز به اعاده نماز پرداخت و چون خلاص شد، کمر بسته سوار گشت. (فرشته، بی تا: ج ۲، ۲۴۷)

همین مورخ اندکی پس از بیان این داستان، از افراط حسین نظام‌شاه در نوشیدن شراب و مباشرت سخن می‌گوید که سرانجام به مرگ وی انجامید (همو: ۲۵۳). از شدت علاقه و دوستی مرتضی‌شاه نسبت به اهل بیت پیامبر: ماجرای دیگری نیز نقل شده است و آن این‌که مرتضی‌شاه به هنگام تعقیب تفال‌خان، حاکم برار - موسی مازندرانی، سیدی از خاندان پیامبر ۶ - را دید. وی او را به دوازده امام قسم داد و از او خواست به عشق دوازده امام، دوازده هزار هون دکنی به او عنایت کند. نظام‌شاه با شنیدن نام دوازده امام، فیل را از حرکت متوقف کرد و از اصل و نسب او پرسید. وقتی متوجه شد او محب اهل بیت پیامبر: است، بدون در نظر گرفتن حساسیت موقعیتی که در آن بود و بدون اعتنا به هشدار امیران در این باره، دستور داد همان‌جا آن مبلغ را برایش فراهم کنند. این مسئله آن‌قدر طولانی شد که تفال‌خان، موفق شد از دست نظام‌شاهیان فرار کند (همو: ۲۶۵ - ۲۶۶؛ خافی‌خان، ۱۹۲۵: ۲۰۵ - ۲۰۶).

مورخان، شاه‌حسین را مروج مذهب جعفری و محب اهل‌البیت رسول‌الله لقب داده‌اند. گفته شده که او به صحبت و همنشینی با علما تمایل داشت و برای آنان در دربار خود، جلسات مباحثه و مناظره بسیاری ترتیب می‌داد (طباطبا، ۱۳۵۵: ۳۶۱). از دیگر اقداماتی که به شاه حسین نسبت داده شده، برگزاری جشن‌های سالگره به مناسبت میلاد پیامبر ۶ و دادن انواع طعام به مهمانان بود. شاه در سالگره، سادات عالی‌رتبه را بر صدر مجلس می‌نشاند و به دست خویش آب بر دست آنان می‌ریخت و می‌شست. در عهد او مساجد و مدارس زیادی ساخته شد (همو: ۳۶۲ - ۳۶۳).

گفته شده در عصر مرتضی نظام‌شاه، مذهب اثنی‌عشری به اوج شکوفایی رسید. او برای سادات و محبان اهل‌بیت: احترام فراوانی قائل شد و چند روستا و قصبه، وقف علما، سادات و سایر مستحقان کرد و به اطعام مؤمنان پرداخت (فرشته، بی تا: ج ۲، ۲۵۲؛ خافی‌خان، ۱۹۲۵: ۱۹۶، صدرالافاضل، ۱۳۷۴: ۳۲۶). بنای ساختمان سلطنتی موسوم به «لنگر دوزاده امام» را نیز به مرتضی نظام‌شاه نسبت داده شده است (فرشته، بی تا: ج ۲،

(۳۲۶). با این حال، آفاقیان در دوره او جور و ستم فراوانی دیدند و به دنبال آن بسیاری از آنان به بیچاپور مهاجرت کردند. در ادامه، درباره آفاقیان صحبت خواهد شد. پس از مرتضی‌شاه، تشیع رشد و گسترگی چندانی نیافت؛ به طوری که شیعیان در ادواری مانند دوره میران‌حسین‌شاه و به‌ویژه اسماعیل‌شاه در انزوا قرار گرفتند. شاه اسماعیل با پذیرش مذهب مهدوی - که شرح آن در ادامه خواهد آمد - به مبارزه با شیعیان و اخراج‌شان از احمدنگر پرداخت. با روی کار آمدن برهان‌شاه دوم، مذهب مهدوی تقریباً سرکوب شد و تشیع جانی تازه گرفت. برهان‌شاه، غریبان به‌ویژه سادات و فضلا را که به سرزمین‌های اطراف پناهنده یا اخراج شده بودند، به شهر بازگرداند و آنان عزت و احترام پیشین خود را بازیافتند (خافی‌خان، ۱۹۲۵: ج ۳، ۲۳۷). متأسفانه منابع توضیح بیشتری از وضعیت شیعیان این دوره و اقداماتی که برهان‌شاه برای احیای تشیع در احمدنگر انجام داد، ارائه نمی‌کنند.

پیامدها؛ اختلافات سیاسی - مذهبی

نظام‌شاهیان بنا به مصالحی به تشیعی روی آوردند که بتواند با برخورداری از حمایت صفویه، موازنه قوا را در مناسبات آنان با قدرت‌های هم‌جوار برقرار سازد. این امر مقطعی بود و در کوتاه‌مدت هدف آنان را تأمین می‌کرد و به تثبیت آنان و ادامه حضور به عنوان واحدی مستقل در جوار قدرت‌های مهاجم انجامید؛ اما این تغییر مذهب - که ناگهانی و بدون هیچ‌گونه هماهنگی میان ارکان مختلف حکومت صورت پذیرفته بود - تحولاتی عمده در احمدنگر ایجاد کرد. شیعیان و غریبان که تا آن روز، ایام را به سختی می‌گذراندند، یک‌باره در کانون توجه شاه قرار گرفتند. از سوی دیگر، به اهل سنت بی‌مهری شد و مواجب‌شان پرداخت نگردید. این دگرگونی ناگهانی سبب تحریک امیران و مقامات حکومتی و در پی آن، سلسله‌ای از جنگ‌های خونین میان گروه‌هایی از جمله دکنیان، حبشیان، غریبان یا آفاقیان و مهدویان رخ داد. در ادامه شرح مختصری از این گروه‌ها بیان می‌شود.

در سال‌های نخستین پادشاهی بهمنی‌ها، ارتش آنها از گروه‌هایی تشکیل شده بود که با یکدیگر رقابت داشتند. در آن دوران به شیعیان ایرانی و همچنین ترک‌ها و مغولانی

که از آسیای مرکزی آمده بودند، غریبه یا آفاقی می‌گفتند (هالیستر، ۱۳۷۳: ۱۱۶). بنا به نظر برخی دیگر از محققان، این گروه که عمدتاً شیعی مذهب و از سادات بودند، در قرن نهم و دهم قمری از ایران، عراق و حجاز به دکن مهاجرت کردند و در قسمت‌های مختلف آن ساکن شدند (Ghauri, ۱۹۷۵: ۱۵۶). این گروه در دستگاه حکومت پادشاهان بهمنی به مناصب بالا دست یافتند و دارای قدرت زیاد بودند (ارشاد، ۱۳۶۵: ۹۴). دسته دیگر ارتش بهمنیان، مسلمانان جنوب هند و مزدوران حبشی تشکیل می‌دادند؛ این گروه را دکنی می‌نامیدند. این دو دسته به سبب اختلاف مذهب، پیوسته با یکدیگر درگیری داشتند (هالیستر، ۱۳۷۳: ۱۱۶). این دسته بندی به ادوار بعد راه پیدا کرد و در دوره نظام‌شاهیان نیز استمرار یافت.

مؤسس فرقه مهدویه فردی حنفی مذهب به نام سیدمحمد بود که گمان کرد برخی از نشانه‌هایی که در احادیث درباره مهدی ۴ گفته شده، بر او منطبق است. از این‌رو، ادعا کرد مهدی است و افرادی را دور خود گرد آورد و سرانجام در اواخر سال ۹۶۰، فرقه‌ای با نام مهدویه در هندوستان پدید آورد (فرشته، بی‌تا: ج ۲، ۲۰۱). در عصر برهان‌شاه اول، این مذهب رواج زیادی یافت (عبدالقادر بن ملوک، ۱۳۷۹: ج ۱، ۳۳۰)، به‌طوری که برهان‌شاه، دختر خود را به یکی از مشایخ آنان داد (فرشته، همانجا). شاه طاهر با ورود به احمدنگر بازار آنان را از رونق انداخت و ورودشان به مجلس بهشت آیین را ممنوع کرد. برهان‌شاه از وصلت با آنها پشیمان شد و فرقه مهدویه جونپوری - که سبب فریب او و وصلتش با آنها شده بود - را از احمدنگر اخراج کرد (همو). اما این کار هرگز به معنای سرکوبی کامل یا کنار رفتن آنها از عرصه سیاست نبود و آنان همواره به دنبال فرصتی برای اعلام موجودیت خود بودند. این فرقه جزو مذاهب حاضر در رقابت‌های سیاسی و مذهبی احمدنگر بود و در طول دوره حکمرانی این دودمان، فراز و نشیب‌های بسیاری به خود دید.

نخستین نشانه‌های اختلاف مذهبی در حکومت نظام‌شاهیان در دوره برهان‌شاه اول نمایان شد. او با وجود توصیه شاه طاهر در مخفی کردن مذهب جدید، نتوانست تقیه کند و اعلان مذهب را تا فرصتی مناسب به تأخیر انداخت. با علنی شدن این موضوع، امرا و بزرگان واکنش‌های تندی نشان دادند. آنها به رهبری ملاپیر محمد شروانی - همو

که به سبب تمجیداتش از شاه طاهر، سبب انتقال او به احمدنگر شده بود - با لشکری بزرگ در مقابل برهان‌شاه قرار گرفتند و به عزل او و قتل شاه طاهر مصمم شدند. میان دو سپاه، جنگ درگرفت و لشکر پیرمحمد شکست خورد و خود او اسیر شد. با شفاعت شاه طاهر، برهان‌شاه از قتل او صرف‌نظر کرد و وی را در یکی از قلاع، به مدت چهار سال به زندان انداخت؛ اما وی پس از آزادی از زندان، دوباره مقام و موقعیت پیشین خود را به دست آورد (فرشته، بی‌تا: ج ۲، ۲۲۳؛ طباطبای، ۱۳۵۵: ۲۶۹) اما خافی‌خان می‌گوید: او ابتدا نزد بیرم خان‌جانان و سپس به نزد محمد اکبر، پادشاه گورکانی رفت (خافی‌خان، ۱۹۲۵: ج ۳، ۱۸۲).

شوشتری نیز از درگیری و اختلاف دیگری سخن می‌گوید که به رهبری نصیرالملک - از امرای بزرگ نظام‌شاهی - رخ داد. برهان‌شاه برای دل‌جویی، نصیرالملک را نزد خود طلبید، ولی همین که او را در دربار خود دید، دستور داد چشم‌هایش را از حلقه درآورند و بر کف دستش بگذارند. پس از این موضوع هیچ‌یک از امیران ناراضی علیه نظام‌شاهیان کارشکنی نکردند (شوشتری، ۱۳۷۵: ج ۲، ۲۳۷).

اولین اختلاف مذهبی نظام‌شاهیان و همسایگان آنان پس از آن بود که برهان‌شاه دستور داد نام خلفای سه‌گانه را از خطبه بیندازند و در برخی از منابع، خود او یا شاه طاهر به لعن خلفا امر کردند. گروهی موسوم به «تبرائیان» موظف به انجام چنین امری بودند. در برخی منابع دیگر، این کار به جهال نسبت داده شده است (فرشته، بی‌تا: ج ۲، ۲۲۶). به نقل برخی دیگر، برهان‌شاه نه تنها به چنین کاری امر نکرد، بلکه جهال را نیز از آن پرهیز می‌داد (خافی‌خان، ۱۹۲۵: ج ۳، ۱۸۲). همچنین وی درصدد دل‌جویی از علمای مذاهب دیگر به‌ویژه شافعیان برآمد که در آن عهد، بیشتر از شمار حنفیان بودند (همو: ۱۸۲).

با روی کار آمدن شاه حسین نظام‌شاه (م ۹۷۲)، امرا در اعتراض به مذهب تشیع، باز هم دست به اقداماتی علیه شاه زدند. طباطبای از سوء قصد میران عبدالقادر - برادر شاه حسین که در اثر خواب برهان‌شاه شفا یافته بود - در این باره سخن می‌گوید (طباطبای، ۱۳۵۵: ۳۶۱). با قدرت یافتن مرتضی‌شاه دشمنی‌ها - که تا آن زمان به صورت مخفیانه بود - آشکار شد. در این دوره آفاقیان بسیاری کشته شدند. پایین بودن سن اغلب شاهان

این سلسله و به‌ویژه شاهان اواخر این خاندان، عامل دیگر تشتت و اختلاف و اعمال نفوذ امیران در اداره حکومت بود. می‌توان گفت کشتار آفاقیان بیش از این‌که صبغه دینی و مذهبی داشته باشد، صبغه سیاسی داشت. هر امیری که قدرت را به دست می‌گرفت، بنابر دکنی یا آفاقی بودنش، موضع مخصوصی نسبت به آفاقیان می‌گرفت که در ادامه بدان خواهیم پرداخت.

تقریباً از زمان حکومت مرتضی نظام‌شاه که مدتی کوتاه بود و بنا به قول خافی‌خان وی در اثر جنون، تصمیم به کناره‌گیری از سلطنت و وا نهادن آن به سیدرضی نامی گرفت، دخالت امرا افزایش یافت و غریبان بسیاری را کشتند. صاحب‌خان یکی از امرا با دادن اخباری کذب مبنی بر توطئه غریبان برای کشتن شاه، او را نیز در این غریب‌کشی با خود همراه کرد (فرشته، بی‌تا: ج ۲، ۲۷۶؛ خافی‌خان، ۱۹۲۵: ج ۳، ۲۰۹ - ۲۱۱). در نتیجه بسیاری از آنها به دربار عادل‌شاهیان بیچارپور یا نزد سیدمرتضی - امیرالامرای برار - رفتند. سرانجام شاه از اخبار دروغ صاحب‌خان مطلع شد و دستور کشته شدن او را صادر کرد و مقام پیشوایی و وکالت را به شاه حیدر - فرزند شاه طاهر - سپرد (طباطبا، ۱۳۵۵: ۵۰۰).

دور دوم غریب‌کشی در زمان میران‌حسین‌شاه رخ داد. در این دوره مهدویان به دلیل حمایت از شاه، جایگاهی والا داشتند و در عصر پادشاهی نظام‌شاه بعدی - یعنی اسماعیل شاه - قدرت را از آن خود کردند. با بالا گرفتن قدرت آنها در مدت هفت روز، هزار غریب در شهرها و قصبات به قتل رسیدند و حتی از کفن و دفن آنها نیز جلوگیری شد. حتی جسد فردی به نام میرزاخان را تکه‌تکه کردند و بر سر بازارها آویختند. با ورود فرهادخان حبشی به احمدنگر آتش این فتنه برای مدتی خاموش شد (فرشته، بی‌تا: ج ۲، ۲۹۰). به تدریج قدرت فرقه مهدویه تا جایی پیش رفت که موفق شدند اسماعیل نظام‌شاهی را به مذهب خود درآورند و مذهب اثنی‌عشری را از خطبه بیندازند. آنها با شیعیان (غریبان) رفتاری بسیار خشونت‌بار کردند و بسیاری از آنان را کشتند (همو). سه هزار نفر از غریبان - که به شفاعت فرهادخان حبشی، جان سالم به در برده بودند - از احمدنگر به بیچارپور رانده شدند. محمدقاسم فرشته - نویسنده تاریخ فرشته - نیز از جمله غریبان مهاجر به دربار ابراهیم عادل‌شاه بود (همو: ۲۹۵).

با روی کار آمدن برهان‌شاه دوم، روی دیگر سکه نمایان شد؛ آنچه از مهدویان بر غریبان رفته بود، گریبان خودشان را گرفت و برهان‌شاه مذهب مهدویه را به طور کامل برانداخت و غریبان را به احمدنگر بازگرداند. او گروهی از دکنیان و حبشیان دیگر را که موجب کشتارها شده بودند، کیفر کرد. وی به غریبان و به‌ویژه سادات و فضیله‌ای آنان توجهی ویژه کرد و برای بهبود وضع زندگی و رفاه آنان کوشید؛ اما در اواخر عمر او، با انتشار شایعه سوءقصد اخلاص‌خان حبشی، عده‌ای از غریبان که می‌ترسیدند به حال سابق خود بازگردند به بیچاپور پناهنده شدند (همو: ۳۰۷). از آن پس، گزارش‌چندانی از وضعیت غریبان ارائه نشده است که به نظر می‌رسد از انزوای آنان حکایت دارد.

سرانجام شاه‌زاده دانیال - پسر اکبر گورکانی - موفق شد نظام‌شاهیان را - که بر اثر اختلافات داخلی به شدت ضعیف گردیدند و پس از شاه عباس اول از حمایت صفویان نیز بی‌بهره شده بودند - با برکناری بهادر نظام‌شاه و تسخیر احمدنگر از پا درآورد؛ هرچند امیران این خاندان در دولت‌آباد به نام مرتضی دوم خطبه خواندند، اما سرانجام ملک عنبر حبشی در سال ۱۰۱۶ به حکومت آنان پایان داد.

نتیجه

نظام‌شاهیان - که پس از تجزیه حکومت بهمنیان روی کار آمدند - در زمان برهان‌شاه - دومین پادشاه خود - از مذهب تسنن به تشیع دوازده‌امامی گرویدند. منابع در علت گرویدن آنان به تشیع، عمدتاً به خوابی اشاره کرده‌اند که در پی بیماری عبدالقادر - پسر برهان‌شاه - به وقوع پیوست. پس از این خواب بود که عبدالقادر شفا یافت و برهان‌شاه به راهنمایی شاه طاهر حسینی، تشیع را مذهب رسمی پایتخت خود احمدنگر قرار داد. در حالی که با دقت در منابع، می‌توان برای این تحول بزرگ، دلایلی واقعی‌تر پیدا کرد. در واقع نظام‌شاهیان در برهه‌ای از زمان به حکومت رسیدند که علاوه بر وجود همسایگانی که همواره به مملکت آنان چشم طمع دوخته بودند، از سوی قدرت بزرگ‌تری در شمال - یعنی گورکانیان هند - نیز تهدید می‌شدند. گورکانیان به سرعت در حال پیش‌روی به مناطق جنوبی‌تر هند بودند. نظام‌شاهیان برای حفظ استقلال خود

ناچار شدند دست به سوی قدرتی هم‌سنگ گورکانیان دراز کنند. در میان قدرت‌های برتر آن روزگار، تنها صفویان قدرت مقابله با گورکانیان را داشتند. صفویان به تازگی تشیع را مذهب رسمی خود قرار داده بودند و به همکاری با هم‌کیشان خود تمایل داشتند، چنان‌که عادل‌شاهیان شیعه‌مذهب همسایه نظام‌شاهیان از حمایت آنان برخوردار بودند. بنابراین نظام‌شاهیان تشیع را اختیار کردند؛ چرا که برای حضور در صحنه رقابت‌های سیاسی نمی‌توانستند بدون داشتن پشتوانه‌ای قدرت‌مند، ایستادگی نمایند و نظام‌شاهیان در آن برهه زمانی این مسئله را به خوبی درک کردند. بنابراین با در نظر گرفتن مشکلات و موانع جدی، آگاهانه تن به پذیرش مذهب تشیع دادند تا چونان همسایه شیعی مذهب خود - عادل‌شاهیان - از سوی خاندان شیعی مذهب صفوی حمایت شوند. البته تشیع ناگهانی و سریع آنها پیامد متفاوتی از عادل‌شاهیان و قطب‌شاهیان بر جای گذاشت؛ زیرا رسمی کردن تشیع، بدون آن‌که ایجاد مقدمات لازم برای این تغییر، سلسله‌ای از جنگ‌ها و درگیرهای خونین میان گروه‌های مختلف در احمدنگر ایجاد کرد که به‌جز مدت‌زمانی کوتاه، عملاً تشیع در این منطقه نتوانست دوام بیاورد. در نتیجه فرصت لازم برای شکوفایی فرهنگ و تمدن شیعی در این ناحیه فراهم نشد؛ به طوری که برخلاف دو حکومت شیعی مذهب عادل‌شاهی و قطب‌شاهی هم‌جوار نظام‌شاهیان - که اقدامات بسیاری در تثبیت تشیع امامی در منطقه دکن کردند - نظام‌شاهیان در رواج این مذهب توفیق چندانی نداشتند.

کتابنامه

- ارشاد، فرهنگ (۱۳۶۵ش)، *مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند*، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۶۷ش)، *تاریخ منتظم ناصری*، تصحیح: محمد اسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب.
- افوخته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت‌الله (۱۳۷۳ش)، *نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار فی تاریخ الصفویة*، تصحیح: احسان اشراقی، تهران، علمی و فرهنگی.
- بدائونی، عبدالقادر بن ملوک‌شاه (۱۳۷۹ش)، *منتخب التواریخ*، تصحیح: توفیق سبحانی و مولوی احمدصاحب، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- حسینی، خورشاه بن قباد (۱۳۷۹ش)، *تاریخ ایلچی نظام‌شاه*، تصحیح: محمدرضا نصیری و کوئیچی هانه‌دا، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- خافی‌خان، محمدهاشم (۱۹۲۵م) *منتخب اللباب*، به کوشش: انجمن آسیایی بنگاله، تصحیح: سرولزی هیگ، کلکته، بی‌نا.
- خالدی، عمر (۱۳۸۳ش)، «نگاهی به وضعیت شیعیان دکن»، ترجمه: محمدمهدی توسلی، *گزارش گفتگو*، ش ۱۳، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- خان‌زمان‌خان، غلامحسین (۱۴۱۹ق)، *تاریخ آصفجاهیان (گلزار آصفیه)*، به کوشش: دکتر محمدمهدی توسلی، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- دفتری، فرهاد (۱۳۷۵ش)، *تاریخ و عقاید اسماعیلیه*، ترجمه: فریدون بدره‌ای، تهران، نشر فرزانه‌روز.
- رضوی، اطهر (۱۳۷۷ش)، *شیعه در هند*، ترجمه: مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
- ریاض‌الاسلام (۱۳۷۳ش)، *تاریخ روابط ایران و هند در دوره صفویه و افشاریه*، ترجمه: محمداقرا آرامل و عباسقلی غفاری‌فرد، تهران، امیرکبیر.
- شوشتری، نورالله (۱۳۷۵ش)، *مجالس المؤمنین*، تصحیح: سید احمد عبدمنافی، تهران، کتاب‌فروشی اسلامیة.
- صاعدی شیرازی، نظام‌الدین احمد بن عبدالله (۱۹۶۱م)، *حديقة السلاطین*، دکن، ایوان اردو.

- صدرالافاضل، سید مرتضی حسین (۱۳۷۴ش)، *مطلع انوار*، ترجمه: محمدهاشم، تهران، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- صفاء، ذبیح‌الله (۱۳۷۸ش)، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران، فردوس.
- طباطبای، سیدعلی (۱۳۵۵ش)، *برهان مآثر*، تصحیح: سید هاشمی، دهلی، مطبع جامعه دهلی.
- غفاری فرد، عباس‌علی (تابستان ۱۳۸۶ش)، «روابط صفویه و نظام‌شاهیان دکن»، فصل‌نامه *تاریخ روابط خارجی*، س ۸، ش ۳۱، تهران، وزارت امور خارجه.
- فرشته، محمد بن قاسم (بی‌تا)، *تاریخ فرشته* (ج ۲)، بی‌جا، بی‌نا.
- قادری، سید محیی‌الدین (۱۳۸۷ش)، *میرمحمد مؤمن استرآبادی، مروج تشیع در جنوب هند*، تهران، مورخ.
- قزوینی، ابوالحسن (۱۳۶۷ش)، *فوائد الصفویة*، تحقیق: مریم میراحمدی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- قمی، احمد بن شرف‌الدین الحسین الحسینی (۱۳۸۳ش)، *خلاصة التواریخ*، تصحیح: احسان اشراقی، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- لین‌پول، استانلی (۱۳۶۳ش)، *طبقات سلاطین اسلام با جداول تاریخی و نسب‌های ایشان*، تهران، دنیای کتاب.
- معصومی، محسن (۱۳۸۳ش)، «نخستین نشانه‌های ظهور تشیع در دکن»، فصل‌نامه علمی - پژوهشی *علوم انسانی دانشگاه الزهراء ۳*، تهران، دانشگاه الزهراء ۳.
- منشی، اسکندربیک (۱۳۸۲ش)، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، تحقیق: ایرج افشار، تهران، امیرکبیر.
- نورمحمدخان (۱۳۶۷ش)، *روابط سیاسی و مناسبات دیپلماتی تیموریان هند با صفویان ایران* (رساله دکتری)، تهران، دانشگاه تهران.
- هالیستر، جان نورمن (۱۳۷۳ش)، *تشیع در هند*، ترجمه: آرمیدخت مشایخ فریدونی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- Ghauri, Iftikhar Ahmad (1975), "Muslims in The Deccan in The Middle Ages: A Historical Survery", *Islamic Culture*, Vol. XLIX No3, Hyderabad.